

١٣

١٥٥

هو الله

تحفة العلائیة فی حکمة العملیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش خدای را که بنعمت کامله اجناس موجودات از کتم عدم
بصحرای وجود آورد و نوع انسان را بتکریم عقل و تشریف حکمت مشرف
کرد انچنانکه فرمود ولقد کرمنا بنی آدم و بتحف بنوای عنایت ازلیه و قبول
درجات سعادات اکرامه فرمود و بفضایل اخلاق و اعمال خیر ایشان ساخت و اکرمه
السابقون السابقون اولئک المقربون لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نعت و صفت ایشان گردانید
و صدهزار صلوات و صلاة و تحیات زاکیات بر ذات مقدس و روح مطهر خواجه
کاینات و فخر موجودات منبع سعادات ابو القاسم محمد که از برای
شد وجودش جهان گردید ز دریای جودش علیه افضل الصلوة واکمل
التحیات و آل اطهار و صحابه اخیار او باد صلوات و تحیتی که امتداد آن با امتداد
تعاقب لیل و نهار پیوسته باشد و نسیم آن بروی باقه تا بار سنو کرد ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
بر رای ارباب اولوا الالباب و اصحاب کیاست و درایت واضح و لایح است که علم
حکمت عملی و اقلیم آن در تعلیم و تعلم بحسب مرتبه حکمت علمی است که بعلم اخلاق
تسمیه یافته و بهترین تصنیفی که درین فن شریف واقع شده دو کتاب است
یکی اخلاق ناصریه که سلطان الحکماء المتاخرین نصیر الملة والدین الطوسی
ساخته و یکی دیگر اخلاق سلطانی که باسم سلطان محمد جونه نوشته اند
اما بواسطه تطویل و اغلاق عبارات در جمع الفاظ و کلمات مشکور مانند
و اکثر اهل روزگار قلم نسیان بر آن کشیده اند بنابرین مفتقر حقیر المحتاج الی رحمة الله

الاحد

الاحد الباری عبد الله بن احمد بن محمود الشهرستانی بالشیراز وادی خواست رساله
مشتمل بر اکثر مقاصد این کتاب و طرفی از مواعظ حکماء و نصایح ملوک عادل
بطریق تقسیم و تشریع بعبارتی سهل تالیف کند و بر وجه ایجاز و اختصار و تفهیم معانی
تا فایده آن عام گردد و چون توفیق رفیق شد و مقصود حصول پیوست ملتمس
در زاویه اختفا روی یافت با میدانکه باسم بزرگی از اکابر دین و دنیا موسوم گردد
و بوسیله آن شرف قبول یابد و حلاوت آن انتفاع باشد و اعمال او وجه خیر و صواب
باشد و ثواب آن قرین روزگار آن صاحب دولت گردد نادرین وقت که دولت
که دولت رهنمونی کرد و آفتاب دین و دولت از افق سعادت طالع شد
اعنی الامام الهمام و البحر القمقام المؤید بالتایید الالهی والفیض النامتناهی
ناشر العدل والاحسان باسط الامن والامان مشید مبانی المعقول والمنقول
ممهد مبانی الفروع والاصول عماد الاسلام والمسلمین مربی الملوک والسلاطین
شافعی الزمان فی اصوله و فروعه حجة الاسلام والمسلمین فی احیاء علومه
حافظ ارکان الشریعة ماحی بنیان الظلم والضلالة مولی ملوک العلماء رافع
انواع البدع والاهواء البحر المواج والسراج الوهاج سلطان سلاطین القضاة
القاضی الامام الشیخ الشیوخ الاسلام الذی خصه الله بنفسه القدسیه
لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد حضرت باری عز و علا ذات
بیمثال آن ظل الهی و کنف و پناه شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم را
سالهای دراز و قرنهای بیشمار بحلیت دین پروری آراسته داراد و بنور
معدلت گستری آراسته داراد و وجود مبارک آن حضرت که عین الکمال است از عین الکمال محفوظ

و محروس دارد نظم یارب پناه دولت و ملتش بود کرده ای اندر پناه خویش
بلیه این بنا فیه ... نوشته نماید که هرچه درین ورق ثبت
مشهود و مجموع بسبیل نقل و حکایت است و اکثر آن از دو کتاب منقول اگر
مسائل دارد محل اشتباهی روی نماید مؤلف را ضامن جواب و هدف اعتراض
نسازد و ما علی الا النقل و کتاب اول اوراق که ترجمه شده از رساله شیخ
الرئیس ابو علی سینا ست در تقسیم علوم حکمی و سه مقاله اتفاق افتاده و سوق
یافت رساله تسمیه این رساله بتحفه الائمة العلیة فی الحکمة العملیة و من الله الهدایة و التوفیق

مقدمه در اقسام علوم حکمیه	مقاله اولی در علم اخلاق
مقاله ثانیه در تدبیر منزل و اصناف اهل منزل	مقاله ثالثه در سیاست شهرها و اقلیمها
	خاتمه در نصایح سلاطین و مواعظ حکما

اما مقدمه در تقسیم علوم حکمیه و فایده و غرض هر یک از اقسام

اعلموا وفقکم الله تعالی ان ادراک حقایق الاشیاء و معرفتها من خلق الارض
و السماء و العمل بما یجب و ینبغی لیکونوا ابدا احیاء بعیدا من الزوال و الفناء
کما قال النبی المؤمن حی فی الدارین که حکمت عبارتست از دانستن اشیاء
چنانکه باشد و قیام نمودن باعمال چنانکه باید بقدر توانائی و فایده
این علم آن باشد که آدمی نفس خود را بدانستن اشیاء موجوده و حسن اعمال و
افعال آراسته سازد و عالمی معقول گرداند بعالم محسوس تا بدین سبب سعادت ابدی مستعد اخروی

کرده

گردد و حیات ابدی یابد و هر که او را این دو معنی حاصل شد حکیمی کامل و انسانی
فاضل بود و مرتبه او بلندترین مراتب نوع انسان باشد چنانکه فرموده عز من قائل
یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اگرچه این حال
موقوف بعنایت الهی و محض موهبت است اما حسن طلب را در حصول این مراد
دخلی عظیم است چنانکه در کلام گوهربار سرور انبیا حضرت خلاصه کاینات
صلی الله علیه و آله و سلم آمده نظم من طلب شیئا وجد وجد و من قرع بابا
ولج ولج بنا استدی ازین دو روزن فالی بود که قرعه دولت بنام ما افتد
و چون حکمت علم دانش موجودات است و موجودات بر دو قسم است
یکی آنکه وجود آن موقوف بارادی حرکات انسانی نیست مانند افلاک
و عناصر و حیوانات و کواکب و غیرها و دیگر آنکه وجود آن بتصرف انسان
چون اقوال و افعال بشری پس علم بموجودات بر دو قسم است یکی علم
بقسم اول و آنرا حکمت نظری خوانند و دیگر علم بقسم دوم و آنرا حکمت
عملی خوانند و اقسام حکمت علمی و عملی این است که در این جدول نموده میشود

حکمت علمی سه قسم آمد بدین وجه			حکمت عملی نیز سه قسم آمد بدین وجه		
علم اعلی	علم اوسط	علم اسفل	سیاست نفس	سیاست منزل	سیاست مدن
نظر باحوال آن علم در امور که وجود آن محتاج ماده و حرکت نیست چون علم باری تعالی و وحدت و کثرت و علت و معلول و امثال اینها	نظر باحوال علم در امور که وجود آن بماده محتاج است اما تعقل آن بماده محتاج نیست چون هندسه و تربیع و تثلیث و مثلث و خواص هندسه	نظر باحوال علم در امور که وجود و تعقل آن محتاج بماده است چون عناصر و افلاک و اجسام معدنی و نباتی و حیوانی و مانند آن از حرکت و سکون	بر تهذیب نفس که تعدیل قوای افعال انسانی چونکه ملکه تا درجه سعادت برسد و نیکوکار و منشی کارهای نیکو بوده باشند	بر تهذیب سیاست منزل که جمع اهل منزل بازن و فرزند و خدم و غیر اینها با همدیگر چگونه بوده تا حالت او مضبوط باشد	بر تهذیب احوال اقسام کشور و سیاست و احکام حکام فاضله و ... تا ... و غیر اینها

و هر قسمی از آن منقسم است بدو قسم قسمی بمثابه اصل و قسمی بمثابه فرع و باز هر یک از اقسام اصلیه و فرعیه منقسم میشود چنانکه درین جدول نموده میشود

اصول حکمت الهی پنج قسم است چنانکه درین جدول مینماید

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم	قسم پنجم
در شناختن معانی که جمیع موجودات را شامل است مثل موجود و وحدت و کثرت و وفاق و شقاق و خلاف و تضاد و قوت و فعل و انفعال و علت و معلول و غیر اینها	در شناختن اصول و مبادی علم ریاضی و علم طبیعی و علم منطق والله اعلم واحکم	در اثبات حق تعالی و تقدس و در بیان توحید او و در امتناع شریک و در آنکه حق تعالی واجب الوجود است بذاته و ماسوی او ممکن و ناواجب و در بیان کیفیت صفات او	در اثبات جواهر روحانیه که اول مبدعات و اقرب مخلوقات و اختلاف مراتب و طبقات آن جواهر و فوایدیکه بهر یک از آنها متعلق است و این جواهر را در زبان اهل شرع ملائکه خوانند و در زبان اهل حکمت عقول و در بیان جواهریکه در زبان اهل شرع حمله عرش خوانند و در زبان اهل حکمت نفوس سماوی	در شناختن تسخیر بودن جواهر جسمانیه سماوی و ارضیه جواهر روحانیه و دلالت بر ارتباط اوصاف و سماویات بملائکه عامله و ارتباط ملائکه عامله بملائکه مبلغه و ارتباط او بمبدع واحد لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر

فروع حکمت الهی دو قسم است چنانکه درین جدول مینماید

قسم اول	قسم دوم
در معرفت چگونگی نبوت و دلالت نبوت که انبیا صاحب وحی شده اند و در بیان آنکه معجزه از ایشان صادر شده و در بیان آنکه انبیا و اولیا چگونه ملهم شوند و بر ایشان روح القدس و روح الامین	در شناختن علم معاد و آخرت و بیان ثواب و عقاب و در بیان سعادت روحانیه و اما سعادت بدنیه را صاحب شریعه علیه الصلوة والسلام بیان فرموده و قرآن مجید بآن ناطق است

اصول حکمت

اصول حکمت ریاضی چهار قسم است چنانکه درین جدول مینماید

قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم
علم عدد	علم هندسه	علم هیأت	علم موسیقی
درین علم احوال انواع خواص عدد و حال نسبت بعضی اعداد با بعضی معلوم شود	درین علم اوضاع خطوط و اشکال سطوح و زوایا و اشکال مجسمات و نسبت کلیه مقادیر معلوم شود	درین علم اجرام عالم و اشکال و اوضاع بعضی نسبت بعضی معلوم شود و همچنین مقادیر اجسام و بعد میان ایشان و حرکات افلاک و سیارات معلوم شود	درین علم احوال نغمها و علت اتفاق و اختلاف نغم و حال ابعاد و انتقالات و کیفیت تألیف الحان معلوم میشود
بهترین تألیف درین فن	بهترین کتب درین فن	مشهورترین مؤلفات درین فن	مشهورترین کتابی درین فن
کتاب استاد ابو یوسف کندی است علیه الرحمه	تحریر خواجه نصیر الدین طوسی است	مؤلفات خواجه نصیر الدین طوسی است	شرفیه صفی الدین عبد المؤمن است

فروع حکمت ریاضی چهار قسم است چنانکه درین جدول مینماید

علم حساب هندی	علم مساحت	علم زیجات و تقویمات	علم ساختن آلات ارغنیه
چون جمع و تفریق و ضرب و قسمت و جذر و کعب و علم جبر و مقابله از فروع علم عدد است	علم مساحت و علم حیل و علم جر اثقال و علم اوزان و علم مرایا و علم مناظر و علم نقل میاه این مجموع از فروع علم هندسه است	و اسطرلاب و زیجات و تقویمات اینها از فروع علم هیأت اند	مثل ارغنون و چنگ و عود و طنبور و غیر اینها از فروع علم موسیقی است

اصول حکمت طبیعی هشت قسم است چنانکه درین جدول مبینست

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
در امور عامه یعنی احوالی که جمیع اقسام طبیعیات را شامل است مثل ماده و سکون و بدایت و نهایت و تعلق حرکات بمحرکات و انتها باول و این قسم در کتاب سما و عالم معلوم میشود	در شناختن آسمان و زمین و آب و هوا و آتش و حرارات و برودات و یبوست و رطوبت و حرکات و مواضع مرتب ازین امور معلوم و این قسم در کتاب سمع کیان معلوم میشود	در احوال کون و فساد و تولد و توالد و نشو و نما و استحاله و تعلیم اجسام اولیه که قابل این احوال باشد و صنع الهی در ربط [illegible] اربعه بسماوی و ارکان انواع و اشخاص چگونه باشد فنا [illegible] و این قسم در کتاب کون و فساد معلوم میشود	در احوال آنچه حادث میشود از عناصر اربعه قبل از امتزاج و ترکیب از انواع حرکات و تخلخل و تکاثف بنابر تحولات در شهاب و بیان حدوث شهب و ستاره و [illegible] و صاعقه و رعد و برق و زلزله در ارض و کوه و غیرها و این در کتاب آثار علوی دانسته میشود
قسم پنجم	قسم ششم	قسم هفتم	قسم هشتم
احوال کائنات جمادی و ابخره از معادن خیزد چون زر و نقره و یاقوت و لعل و فیروزه و مس و غیر اینها	در احوال کائنات معدنیه و نامیه و هرچه از زمین بروید و نشو و نما یابد با ساق و بی ساق چون اشجار و غیرها	در احوال کائنات حیوانیه و بیان آنکه هر یک را از انواع حیوانات وجود و تولد چگونه تواند بود	در معرفت کائنات نفس و قوتهای او و ادراک و تحریک که در حیوان موجود خصوصا قوای نفسانی و بیان آنکه نفس مومن هرگز نمیرد که المومن حی فی الدارین
و این قسم	و این قسم	و این قسم	و این قسم
هر بعضی از کتاب آثار علوی دانسته میشود	در کتاب نبات دانسته میشود	در کتاب حیوانات دانسته میشود	در کتاب نفس و کتاب حس دانسته میشود

فروع

و فروع حکمت طبیعی هشت است چنانکه درین جدول مبینست

اول علم طب	دوم علم احکام نجوم	سوم علم فراست	چهارم علم تعبیر خواب
و غرض درین علم معرفت مبادی بدن انسان و احوال او از صحت و مرض و اسباب مرض و دلایل آن تا باین علم حفظ صحت و دفع مرض میسر شود	و غرض ازوی استدلالات است از احوال کواکب و بروج و نسبت بعضی باحوال که در عالم سفلی از هر نوع واقع شود	غرض درین علم آنست که استدلال کند از خلق هر کس بر خلق او یعنی از شکل هر کس معلوم توان کرد که خوی او چیست	غرض ازوی استدلال است از متخیلات حلمیه یا مخیله نفس مشاهده کرده است از عالم غیب
قسم پنجم	قسم ششم	قسم هفتم هشتم	
علم طلسمات	علم نیرنجات	علم کیمیا	
غرض درین علم تمزیج قوی سماوی با قوی بعضی اجرام ارضی تا قوتی متآلف شود که بآن قوه فعلی غریب در عالم ارضی واقع شود	غرض درین علم تمزیج ارضیست تا بکند که تا ازوی قوتی حادث شود که ازو فعلی غریب ظاهر گردد	غرض ازین علم آنست که از جواهر معدنیه خواص سلب کند و فائده خواص دیگر نماید چنانکه مثلا از سرب و مس سواد و صریر برون برند و ثقل در وی پدید آورند و طلا و نقره سازند و این امر در بعضی ممکن است و پیش بعضی ممکن نیست و شیخ الرئیس در امکان این امور رساله نوشته است	

وچون از تعریف و تقسیم حکمت فارغ شدیم رجوع کنیم در تعریف و تقسیم
علمی که آلت جمیع علوم حکمیه است و رساننده ایشان بحقایق اشیاء
و نگاه دارنده از سهو و خطا در بحث و در وقت و راه نماینده راستی و درستی
و همچنانکه شخص درودگری ناآموخته باشد بنادر اتفاق افتد که در
تواند تراشید و کسی که علم منطق نداند و ملکه او حاصل ننموده تحقیق
علوم حکمیه بر وجه کمال نتواند کرد مگر کسی که مؤید من عند الله باشد
که آینه خاطر او صاف از کدورات حسیه باشد که حقایق اشیاء
کماهی در وی روشن نماید و این نادر اتفاق افتد پس بر طالب علوم حکمی
واجب است عرفا که علم منطق را نیکو داند و سعی ملکه سازد
که هر گاه خواهد استعمال تواند کرد نه آنکه استحضار تفکر
و رویت محتاج شود چه اگر ملکه بر این وجه باشد زیاده فایده دهد
و تعریف این علم چنان کرده اند که منطق آلتیست قانونیه که نگاه
دارنده ذهن است از خطا در فکر یعنی منطق قاعده چند است کلیه که آنکس
که این قاعده را بداند و ملکه سازد هر فکر که روی نماید با آن قاعده
که بمثابه میزان است بسنجد و مراعات آن کماهی بجا آورد در آن فکر خطا
واقع نشود و نتیجه آن صواب بود و در آنکه علم منطق در اقسام
حکمت داخل است یا خارج خلاف کرده اند و حق آن است
که خارج است زیرا که او خادم علوم حکمیاست و شک نیست که خادم غیر مخدوم است
و این علم منقسم است بنه قسم چنانکه در این جدول که در صفحه ایسر مکتوب میشود

علم منطق

علم منطق بنه قسم منقسم است چنانکه در این جدول ثبت میشود

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
در بیان الفاظ و معانی مفرده کلیه که آنرا بزبان یونانی ایساغوجی خوانند یعنی مدخل و آن مباحث است از کلیات خمس یعنی جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام	در مقولات عشر که جمیع موجودات را شامل است یکی جوهر و نه عرض و اقسام اعراض این است کم و کیف و متی و اضافه و ملک و وضع و ان یفعل و ان ینفعل	در کیفیت ترکیب معانی مفرده تا از وی قضیه حاصل شود و قضیه آن است که قائل او را توان گفت که صادق یا کاذب است چنانکه گوید زید کاتب است یا کاتب نیست	در تبیین ترکیب قضایا تا از وی ترکیب دلیل و قیاس متألف شود و علمی که سابقا مجهول بود معلوم گردد

قسم پنجم	قسم ششم	قسم هفتم	قسم هشتم
درین قسم شرایط قیاس شناخته شود و تألیف قضایا که مقدمات او یقینی بود و شک را در آن مجال نشود و آنرا قیاس برهانی گویند	مشتمل است بر تعریف قیاساتی که در مخاطبات مفید باشد و این وقتی بکار دارند که خصم مخاطب از برهان آبی و قاصر باشد یا مراد الزام خصم باشد فی الجمله انواع آن حاصل شود و این نوع را قیاس جدلی خوانند	مشتمل است بر تعریف مغالطات که در حجج و دلایل واقع شود و باز نمود که سهو و غلط از چه وجه میافتد و تشبیه آنکه خود را چگونه نگاه باید داشت و این نوع را قیاس مغالطی گویند	در تعریف اقیسه خطابیه که در مخاطبات جمهور نافع است در طریق مدح یا ذم یا مخاصمه و غیرها و همچنین در استمالت و اغرا و تعظیم امری و تصغیر و این قسم را قیاس خطابی گویند

قسم نهم

و این مشتمل است بر کلام شعری و این نوع مخیل باشد و از او اعتقاد نشود و نتیجه حاصل شود و او را قیاس شعری خوانند

و چون متأمل منصف درین اقسام نظر کند بداند که امری که مخالف شریعه باشد در وی موجود نیست و بتحقیق که دعوی داین درین کتب کنند از منهاج شرع بر طرف باشند از عجز و تقصیر و بلقاء نفس افاده ایشان نه آنکه این عمل و علم بر آن باعث باشد یا بدان رخصت داده باکه این علم از جان کس نیست اللهم اهدنا وللطالبین محجه

مقالهٔ دوم در علم اخلاق

حکما را اتفاق است که اجناس فضائل که محتاج الیه است در اقتناء کمال نفس منحصر است در چهار اصل چنانکه درین جدول نموده میشود

حکمت	عفت	شجاعت	عدالت
سبب صحت فکر و ذهن و بتشبث و تمیز میان امور باین فضیلت حاصل میشود	حالتیست که سبب رهنمکاری باشد و نفس را از شهوة فاسده باز دارد	حالتیست که شخص بسبب آن در کارها قوی دل باشد و خوف و هراس بخود راه ندهد و از شدائد نترسد [illegible] نکرده اند	درستی افعال است و وضع هر چیز در مواضع لائق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوه فکریه است	قوه شهویه است	قوه غضبیه است	قوه ثلثه است

و همچنین حکما را اتفاق است که نفس انسانی را سه قوه است فکریه و غضبیه و شهوانیه که امور اربع که اجناس فضائل اند باین سه قوه حاصل میشود چنانکه درین جدول نموده میشود

قوه فکریه	قوه غضبیه	قوه شهوانیه
و این قوتی است عاقله که فکر باو حاصل میشود و مخصوص است بنوع انسان و فرق میان خیر و شر و حق و باطل باین قوه معلوم میشود	این قوتیست حیوانی و سبعی و سایر حیوانات درین قوه شریکند و [illegible] باشد و غلبه از وی خیزد و دفع نا ملایم باو کرده شود	این قوتی است بهیمی که حیوانات و نباتات درین قوه شریکند با انسان و طلب غذا و بقاء نوع در انسان و حیوانات و نباتات باین قوه است
جایگاه تعلق او مغز سر است	جای او دل است	جای او در مجموع حیوانات جگر است
اگر معتدل باشد و اگر از اعتدال خارج باشد	اگر معتدل باشد و اگر از اعتدال خارج باشد	اگر معتدل باشد و اگر از اعتدال خارج باشد

[illegible]			[illegible]			[illegible]		
[illegible]	صاحب او موصوف شود بمکر و حیله و گربزی	صاحب او موصوف شود بقلت عقل و بلادت	[illegible]	صاحب او موصوف شود ببطش و تهور و بدخویی و [illegible]	صاحب او موصوف شود بضعف و بددلی و عدم غیرت و حمیت	[illegible]	صاحب او موصوف شود بشره و کثرت اکل و شرب	صاحب او موصوف شود بکاهلی و ضعف شهوت

و همچنین

اکنون فضائل و رذائل هریک از این قوای ثلثه را بنمایم و بعد از این بعضی اخلاق بطریقی که از شرع و اهل حکمت منقول است یاد کنم و من الله الهدایة والتوفیق

فضایلی که از قوه فکر حاصل شود این است که در این جدول مسطور میاید

عقل	هو قوتی است که تمیز جودت حسنه و سیئه با این قوه حاصل شود
حفظ	ثبات معانی است در نفس
ذکر	حصول انچه سابقا در ذهن بوده باشد
ذکا	سرعت انقداح نتایج است با اسانی
حکمت	دانستن افضل معلومات با افضل علوم
فهم	حصول معانی است که بر نفس صادر شود
علم	قوتی است که بدان فهم مبادی حق و باطل یا ... شود
نطق	ادراک کلیات نسبت و شرف انسان بدین فضیلت باشد
صدق	خبر دادن از چیزی چنانکه باشد

رذایلی که از قوه فکر حاصل شود این است که در این جدول میاید

بلادت	تعطل قوه ناطقه است انکه تقصیری در خلقه نبود باشد
[illegible]	بلکه در دل داشتن و جمله انکشاف در خلقه نبود باشد
کذب	اخبار از شیء بخلاف واقع نمود باشد
حمق	تصور نمودن ممتنع بصورت ممکن نمود باشد
[illegible]	بامری در شیء کرده نشد نمود باشد
غدر	حسمه از خود شستن روا و هزل بساز کردن نمود باشد
[illegible]	بعض حق کردن و این بغایت مذموم
[illegible]	اشتغال بامری که عرض دران اعتنا در دو باشد
جهل	ترک استعمال صواب بسبب عدم معرفت
سفه	استعمال ذکر در امور که بکار نباید

فضایلی

فضایلی که از قوه غضبیه صادر میشود و مشتق شود این که در جدول مسطور

[illegible]	ترجیح احسان کردن بکارها کما ینبغی قیام نمودن
[illegible]	تمکین شدن نفس در مردم و بعلت حال عمران کوشیدن که از انتقام و مجازات نیکی از یک
[illegible]	خود را تازه روی نمودن است
[illegible]	خوشخوی بودن و این از اخلاق انبیا و اولیاست
عفو	از گناهی که بشخصی صادر شود در گذشتن و این از نفایس اخلاق است
عظمت	انکه امور عظام ادم بنهایت رسید با نظر با و دون
[illegible]	در کارها یکجهه بودن و احتمال الام نمودن
[illegible]	اظهار خوف و اجتناب از عجب و تکبر
[illegible]	انکه امور فانیه خسیسه در نظر با وی و بر بذل مال قادر باشد و تکلف
[illegible]	استوار نفس در مقام خوف بحیثیتی که جزع رو غالب نشود
احتمال	رنج کشیدن نفس در اعمال نیکو حسن عاقبت غرض که در کارها برای حدوث امور جمیله

رذایلی که از قوه غضبیه صادر میشود این که در این جدول مسطور

[illegible]	بزرگ داشتن نفس خود را و دیگران را حقیر شمردن
[illegible]	ترش روی بودن و اظهار کراهیت نمودن
[illegible]	جزع کردن است عند المخاوف و اندک المی گریزان شدن
[illegible]	ضعف نفس است در طلب مراتب عالیه
[illegible]	انکه حرمت بعمر شد و اسان کار دو شفقت در دل او نباشد
[illegible]	انکه در اموری که در وی باشد از هر نوع بغایت خوش باشد و این بواسطه ضیق حوصله است
[illegible]	بلعجو کردن و بادنی چیزی مردم را رنجانیدن
[illegible]	بخوشی مردم ناخشنود بودن و خواستن که نعمت غیر او را بود
[illegible]	بی شرمی کردن و سخنان زشت در روی مردم گفتن
تهور	بروی کار دو نیکی و به بی انتقی عمل کردن
[illegible]	بدخواهی مردم بخاطر داشتن و پنهان طالب فرصت بودن
طیش	بادنی چیزی متغیر شدن و این ضد حلم است

فضائلی که از قوهٔ شهوانیه صادر میشود این است که درین جدول مینماید

سخاوت منقسم بشش قسم چنانکه درین جدول مینماید

بلکه بعضی از مراتب واجب است عند الکمال

و این آن باشد که ببعض معاونت نماید

و این آن باشد که بمستحق آن عملی آموزند

و این آن باشد که دوستان با عطا باشند

و این آن باشد که مستحقان مال از ذوی دارند

رذائلی که از قوهٔ شهوانیه صادر میشود این است که درین جدول مینماید

درین محل جدول طرفی از اسباب اخلاق ذکر کنیم تا در تحصیل بعضی امور و اجتناب از بعضی باین اسباب توسل کرده شود و این اسباب منقول از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

علما را در تغیر اخلاق خلاف است بعضی بامکان قائل اند و بعضی بعدم امکان
و حق این است که ممکن است چه حضرت رسالة صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حسنوا
اخلاقکم پس اگر ممکن نبودی امر عبث بودی نعوذ بالله من هذا الاعتقاد
تبدیل اخلاق و تغیر آن بد و طریق میسر شود

یا بمداومت	بمصاحبت
و این چنان باشد که چون خواهد که خلقی از اخلاق نیکو حاصل کند خویشتن بتکلف بر آن دارد و مداومت بر وی بروز و ساعة فساعة بر آن مداومت نماید تا چنان شود که آن خلق در وی طبیعی شود بعینه که ترک آن بر وی دشوار شود مثلا اگر کسی که اهل نماز نباشد چون خود را بتکلف بر آن دارد بجائی رسد که ملول و شرمنده شود و ترک آن بر وی دشوار شود	و این چنان باشد که چون خواهد که خلق صدق فرا گیرد با اهل صلاح مصاحبت کند و از اهل کذب و فجور احتیاط نماید تا بتدریج آن خلق در وی پدید آید و ملکه گردد و چون خواهد که خلق اسراف و تبذیر از خود دور شود با بخیلان و اهل اقتصاد صحبت دارد تا بتدریج اسراف ترک کرده بر منهج اقتصاد سالک شود

و بعضی حکما گفته اند احوال آدمی بسبب پنج چیز [illegible] شود و هر یکی از آن پنج چیز [illegible]

پنج بحسب [illegible]	پنج بحسب جوهر	پنج بحسب عادت	پنج بحسب عمل	پنج بحسب بخت
فطنت و ذکا / و شجاعت	سخاوت صدق تواضع / حرمت محبت مردم	اکل شرب جماع / مستی نوم	علم و کسب فلاح / ثواب گناه	جاه ملک مال / ترویج فرزند

مقاله ثانیه

مقاله ثانیه و آن دو قسم است

قسم اول در تدبیر انسان با اهل منزل است

آنچه صاحب منزل را لابد است پنج چیز است

تدبیر	بنده	فرزند	زن	مال

مال را سه حال است

صرف	حفظ	اکتساب
در صرف کردن این امور حذر کند	در حفظ این احوال محتاج است	در تدبیر اکتساب از نقایص حذر کردن
بالضروره	البته	واجب است
و آن سه است	و آن سه است	و آن سه است

آنکه جائیکه صرف باید کرد نکند یا آنکه صرف نباید کرد بکند
آنکه در انفاق از طبقه خود تجاوز کند
آنکه اموال بشهوات و لذات نفسانی صرف کند
آنکه مال اعمال و اطفال بعضه احتیاج دریغ دارد با وجود قدرت
آنکه بیشتر از حاصل خرج کند
باید که اکثر جمع کمتر از کسب باشد
آنکه از مقداری که خرج کند که همیشه تواند و عاجز نشود
باید که مال در چیزی بند نکند که بسیار در آن بماند مثلا در تجارة هائی نخرد که دیر فروخته شود
آنکه بیشه بیشه کند ا[illegible] و بیشه در وی احیا کند
آنکه با شخص معامله کند که عوض کند و دم شناسی و از آن مال حاصل کند
آنست که کم بهاید و در حساب مغالطه
دهد و آن کار را [illegible] کند

زن از برای دو چیز باید خواست

دوم از طریق طبع	اول از طریق رای
و آن سبب آن است که چون خداوند تعالی شانه شهوت را در طبع مرکوز فرموده مرد و زن را بیکدیگر میل میشود اگر بطریق حیوانات و بهائم با یکدیگر نزدیکی کنند نسب منقطع شود و معلوم نشود که پدر کیست و پسر کیست و چون شخصی وفات یابد وارث معلوم نشود پس مقاربه بطریق شرع باید تا این دو امر محفوظ مانند	و آن آن باشد که چون مرد از اکثر اوقات از خانه بیرون مسافر شد نسل لابد است او را از شریکی که ضبط خانه او نماید تا مرد را مشقت کمتر باشد و چنین شریک مشفق شاید بود الا حلال

خوبی زن باین دو وجه است

صحت عقل

و خوب ادب عمل

و باید که در زن خواستن دو چیز مقصود نباشد

دوم جمال زن ...	اول مال زن چه چون زن
نشاید که صاحب جمال بود زیرا که سبب هلاک مرد شود و اقل حال آن باشد که در زبان مردم افتد که زن فلان کس صاحب جمال است و هو در عرض واقع شود	مال دار باشد از شوهر اعتبار نگیرد و بمال غره باشد و ممکن که بفساد انجامد نعوذ بالله

نباید که شوهر با زن شرح حرمت غایت کند چنانکه در حلیه من قول مشهور نموده

ششم	پنجم	چهارم	سیوم	دوم	اول
و چون زن ... کرده ... و ... باید باشد او را دو ... و ... و ... که این ... ... جاره ...	زن باید که در اندرون خانه داشته باشد از صحبت ... نگذارند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ... بسوزد	اسرار خود از زن نگاه دارد و پنهان دارد و تطمیع نشود ... او را اطلاع دارد	با او اظهار محبت و تعشق نکند و او را اختیار نکند که مال باز اراده خرج کند و ... و ... خرج نماید	آنکه ضبط و محافظت خانه او را باشد کند ... اگر ... اگر نباشد اکثر صحیح ... باشد و ...	باید که در اول حال ... ... که مقصود دارین ... ضبط و محافظت ... نه شهوت ولد ...

اما احوال فرزند که مقصود اصلی و ثمره ناهل است بدین وجه است

اطفال را در زمان صغر سن باید با ادب باید نمود که چه در آن سن هر چه را کرده از خیر و شر کالنقش فی الحجر باشد و اگر در آن وقت پدر و مادر در با ادب و تغافل نباشند و تهاون جایز دارند و اخلاق بد در جبلت او مرکوز گردد و بافعال ناپسندیده معتاد شوند در آن وقت بر آن سعی باید کرد و علاج بدی فعلش بسبیل نیک بود و هر فرزند که او را حیا بود انواع کمالات از او باشد و در جمیع علوم از حرف و غیره ترقی نماید و حسب استعداد کمال حاصل شود

اینکه ذکر کردیم احوال فرزند است که مقصود اصلی و ثمره ناهل است بدین وجه باید

پدر را در حق فرزند چهار چیز واجب است

حسن تأدیب جسمانی	حسن تأدیب نفسانی	حسن تمشیت	حسن تربیت
سواری کردن و معرکها دیدن تا دست رسانیدن در سایر حرکات	نظر در امور شریعه تعلیم و تعلم و ادب و سگاه مشورة با دانا تصفح کتب	تعلیم دادن سخنهای خوب و از سخنهای بد و فحش منع کردن مجهول و فعل نسازد منع و زجر نکنند	اختیار مذهب نیکو و عادتهای نیکو تغذیه نیکو بشرف نگاه داشتن بقانون صحت

و فرزند را دو چیز ضرورت است یکی تعلیم دوم تادیب

بایشان طلب باید کردن	بایشان ادب باید کرد
گرسنگی و تشنگی در چشم او زشت نماید و او را منع نماید از جامهای ملون پوشیدن و در اطراف تماشا جوی کردن و او را اطعام لطف معتاد نسازند و وقتی او را اطعام دهند که از وظایف خود فارغ شده باشد و او را از سوگند خوردن و دروغ گفتن ... منع فرمایند و قهقهه در ... کنند و او را ...	فرزند اولاً تعلیم عاقل دهند تا او را کلام الله تعلیم کنند و بعد از آن تعلیم خط و زبان خوب نوشتن تحریص نمایند پس تعلیم صرف و نحو و هندسه و استخراج مجهول از معلوم و بعد علم فقه و حکمت و در اکرام معلم مبالغه نمایند و چون بمقام رسید بدفع مضار و جذب منافع قادر باشد

اما بندگان سه نوع اند چنانکه درین جدول مبین است

بنده طبع	بنده شریعه	بنده شهوة
آن است که بندگی بطوع و رغبت نماید در کار کردن و رنج کشیدن و خوردن و آشامیدن و پوشش او را میسر باشد چنین کس بجوانان و نهایت نزدیک باشد	آن است که در شریعه نبوی علیه افضل الصلوة عبودیت بر وی واجب کرده اند و این سه قسم است	آن است که از غایت غلبه شهوة خاطر خود را نگاه نتواند داشت و این چنین کس بغایت ضایع بود

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

زندگانی با ایشان برین وجه باید کردن

باید که چنان کند که با فرمان او مشتاق باشند و تأمل نباید کرد
که ایشان نیز خلق الله اند ... با ایشان ... باید کرد
و چون از بنده گناهی صادر شود اول بار از و عفو باید
کرد و دوم بار نصیحت باید نمود و سیم بار ادب
و باید که کسی را که بندگان بسیار باشد هر یکی را
به قدر تفاوت ادراک و حالت بمرتبه معین دارد
باید که ... خدمتکار را ... باشد ...
از ایشان ... او را ... سازد
و باید بندگان را بنوعی تربیت کند که خدمت
ایشان ... محبت بود نه خوف و هراس
و نوعی باید ساخت که ایشان را در ایام خدمت
فایده رسد تا در آن خدمت خوش دل باشند
و چون ایام خدمت ... رسد و ترک خدمت مایل
باشد او را ... نباید ... بود

فصل دوم در سیرت انسان با اهل نوع و اینها سه نوع اند

فروتران	برابران	بزرگان

پادشاهان	مهتران	معلمان	پدر و مادر
[illegible] پادشاه [illegible] / اول باید که [illegible]	اگر کسی [illegible] باشد / اول باید که [illegible]	و باید که [illegible] سبب [illegible] / و معلم سبب [illegible]	باید که با پدر و مادر خضوع / و خشوع بود و هر چند
[illegible] و خضوع / و خشوع نماید [illegible] / [illegible]	او را [illegible] / باشد سعی و اهتمام [illegible]	او باید که [illegible] / نقل [illegible] اسباب [illegible]	مرتبه او از پدر و مادر / زیاده شود [illegible]
[illegible] جواب [illegible] / [illegible]	او را در خلا و ملا / شکر و نعمت [illegible]	و باید دانست که معلم / بمرتبه پدر و مادر است	و در حصول مطالب / ایشان سعی نماید
در حضرت پادشاه [illegible] / نماید و باید که [illegible] / [illegible] نکند	و هرچه از [illegible] / شود از [illegible]	باید که زیاده و [illegible] / که عصیان معلم کفران	و بمال و جاه و بدن / و نفس مساعدت نماید
[illegible] / [illegible] / [illegible] باشد	و اسرار [illegible] / از [illegible]	نعمت بود و اگر معلم / [illegible] بود باید که	و با ایشان لجاج نکند / و ایشان را نرنجاند
[illegible] / [illegible] عرض او	با [illegible] سعی نماید / [illegible]	هر [illegible] در مرتبه خود / [illegible]	و در میان [illegible] ایشان / نباید منع نکند
[illegible] / [illegible]	[illegible] خود / ملول شود [illegible]	از معلم [illegible] / [illegible] نه آنکه	اگرچه خطا کنند [illegible] / هیچ [illegible] شکایت
[illegible] پادشاه [illegible] / [illegible]	[illegible] / [illegible] دانست که	[illegible] / معلم را [illegible]	از ایشان نکند / و جای که
تمام حاصل باشد و باید / [illegible] پادشاه [illegible]	مهتران [illegible] / [illegible]	[illegible] / [illegible]	ایستاده باشند / ننشیند
[illegible] / [illegible]	با ایشان [illegible] / و اگر [illegible] صلاح	[illegible] حقوق [illegible] / [illegible]	و باید که [illegible] / ایشان [illegible]
[illegible] / [illegible]	[illegible] پادشاه با ایشان / [illegible]	[illegible] / بلکه [illegible]	کنند / نه به اکراه

[illegible]

باید که اگر از دنیای او چیزی فوت شود اندوهگین نشود و بداند که شادی دائم در جهان موجود نیست پس باید که با صورتی که سریع الانتقال باشد ملول نبود و دل ننهد

بعضی آنست که آدمی آن را در خلوت و در وقت استعمال کند و بعضی آنست که [illegible] با یاران و دوستان رعایت کند و بعضی آنست که [illegible] با بزرگان نگاه باید داشت

باید که او را حاکمی باشد [illegible] صالح [illegible] باید که [illegible] اعتماد [illegible] باشد که [illegible] حاجت دارد نه خود و نه بزرگ [illegible] و حاصل که زیاده شود [illegible] خانه صرف کند

[illegible] دوستان و یاران [illegible] موصوف باشد [illegible] دوست [illegible] املاک و اسباب

باید که [illegible] پیشه [illegible] اجرا نماید اگرچه پیشه [illegible] باشد چون [illegible] باید قصد پیشه کند که نفع آن عام باشد و هر پیشه که [illegible] باید که خوب داند [illegible]

این پیشه مرد را ناپسند [illegible] و از طایفه [illegible]

[illegible]

اظهار دین و ورع	بمعرفت علوم و حفظ آن
اهتمام بحال مردم و شفقت بر ایشان	بطعام دادن و بذل مال

و صاحب [illegible] حصول آن سه چیز

شعر شناختن	دانستن	اول بکمال
مهتری و [illegible]	علم سیاق	ادب و بلاغت

[illegible]

اما سیرت با اکفا و اقران و اشباه چهار قسم اند

مردم میانه	دشمنان	دوستان	برادران

با هر یک از این جماعت بنوعی خاص معاش باید کرد
چنانکه درین جدول نموده میشود

اما معاش با برادران صلبی

مراتب همه یک از برادران نگاه باید داشت و هر کرا در مرتبه دارد که مستحق آن باشد	و باید که گفت شنید با هر یک بقدر عقل و علم و فضل و محل او کنند	و هر کرا که سعادت و عقل و تدبیر بیشتر باشد بمنزله پدر داند	و آن را که در سن حالات با او برابر باشد بمنزله نفس خود دارد	و آن که در سن و مراتب فروتر باشد بمنزله فرزند داند و طریق شفقت بجای آورد	و زندگانی با پدر و مادر چنان باید کرد که از پیش بیان کرده شد

اما معاشرت با دوستان

دوستان و برادران یکدل	دوستان و یاران ظاهری
و این نوع دوستان همیشه عزیز و کم یاب بود معاش با ایشان باین حالات پسندیده باید نمود	و این نوع دوستان بسیار باشند معاش با ایشان باین حالات باید نمود

	دوستان و برادران یکدل	دوستان و یاران ظاهری
اول	دوستان که اگر تقصیری میان ایشان واقع شود با ایشان عتاب نکنند و در گذرند	باید با ایشان نیکوئی کند اما صحبت بر سبیل ... مطلع نسازد
دوم	و با ایشان تملق و تکلف نباید و تحفه و هدیه مخصوص سازد	و تحاشی ... با ایشان نگوید و ایشان را بر احوال خود مطلع نسازد
سوم	و هر چه که دوستان یکدل بشایسته باز نمایند ... باید بستاند	و احوال خود پوشیده دارد و ایشان را ...
چهارم	گستاخی و خلطی با دوستان از آن جهت که با ایشان مواسات باید	و بحسب ظاهر با ایشان معاش کند و با یکدیگر ...
پنجم	و با دیگران دوستان بیشتر تملق باید تا سبب مزید محبت گردد	احوال او دوستان ایشان را بسبب محبت زیاده شود و در جمع
ششم	و چون او را مهمی باشد پیش از طلب حاجت روا کند	امور با دوستان چنان نماید که دوستی حقیقی ایشان ...

و چون دوستان اختیار کنند بدین جمله اختیار کنند

مردم مالدار کم آزار صادق القول و الفعل ... بتوانند نمود	مردم شریف و وفادار که در حوایج با ایشان استعانت توان	مردم خوش سخن ادیب عاقل با تمیز خالی الرجل و ملایم که در خلوت با ایشان باشند	اهل حکمت و علم و ادب و عقل که از ایشان فایده رسانند و بهره علم و هنر با ایشان زیاده شود

اما معاشرت با دشمنان و ایشان دو نوع اند

ارباب حسب	ارباب حقیقت
[illegible]	[illegible]

اقسام دوم بسیط

منافقان	سفیهان	ناصحان	واعظان	صالحان
زندگانی با ایشان بدین طریق باید کرد	زندگانی با ایشان بدین طریق باید کرد	زندگانی با ایشان بدین طریق باید کرد	زندگانی با ایشان بدین طریق باید کرد	زندگانی با ایشان بدین طریق باید کرد

[illegible]

اما جماعتی که فروتر باشند ایشان دو نوع اند

نوع اول متعلمان و شاگردان علم — نوع دوم اهل احتیاج

و ایشان سه صنف اند — ایشان نیز سه صنف اند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	طبعان	ابلهان	غافلان و صحیح طبعان
باید که این طایفه را زیاده تعظیم نکنند و الاکتفاء [illegible] این طایفه [illegible] شود و الثقات زیاده با ایشان سلوک معاودت طلب و خواهش ایشان منقطع شود	باید که صبر کنند بر ایشان که اما دروغ که گفته است بنا بر مصلحت پس با او مواسات کنند و دعا به جد توسط نه منع مطلق و نه بذل تمام	[illegible] شود و با ایشان نیکویی و معامله کنند و باید که احسان با این طایفه چنان باشد که خلل باحوال معاش ایشان راه نیابد	ایشان جماعتی باشند که مقصود ایشان از طلب علم آن باشد که علم را در زخارف دنیا صرف کنند باید که استاد ایشان را اول علم اخلاق بیاموزد و باید که ایشان را از علوم حکمت نظری تعلیم نکنند مگر بعد از آن که دانند نفس ایشان بصلاح آمده است	ایشان ابلها باشند که ذهن و ذکی ندارند [illegible] باشند لاجرم در طلب ترقی ایشان بذل باید نمود [illegible] ایشان از اعلی امور که [illegible] ایشان باشد تا از آن منتفع شوند و از علوم مشکله چون منطق و حکمه منع سازند تا اوقات ایشان ضایع نشود	چون ساده گرد خداوند طبع سلیم و ذهن مستقیم باشند باید که استاد [illegible] حکمت از ترقی دریغ ندارد و بتدریج [illegible] اولا فاولا برساند و باید که [illegible] از شاگردان بداند و هر گاه [illegible] استخفاف تعلم کند تا نتیجه آن ظاهر شود

بردوده‌ مثلث و الحسنات کاحسن الاعمال والاعمال بالنیات

و احتیاط کند که مرتبت و بزرگی بیند و اگر دربند نگاه دارد و از نااهل اجتناب کند

و دوستی و رضا و بغض نگاه دارد و حد طبقات مردم بداند و همه کس را در محل خود نگاه دارد

و آنچه داشته باشد در محل خود از علم یا عمل ملکه شود و آنچه نداشته باشد بیاموزد و بموقع

نفس خود باشد نه در تکوین بلکه همیشه تادیب نفس پیوند که منهاج تادیب

نفس که خود را سیاست دهد تا دائما مانع عصیان خشم و شهوت شود و مکارم و صبر در مضارت

و خشم فرو خوردن در وقت غضب در مجلس کار بر اسرار ایشان نگاه دارد و سکون و اعمال تعدیل

اهل تعهد اخوان و ملاطفت با ایشان و نگاه داشتن دوستان بتعهد اهل مکاسب که دوستان

ظاهر شد و صبر کردن ازینان بسبب آنکه دوستی حقیقی شوند و حفظ الغیب کردن تا خود را

از شر اهل تملق نگاه دارد و تعهد صلحا و فقها و اکفا باکرام و تواضع با خویشان

بجمع کردن و با بزرگان تواضع و با فرومایه مدارا با دشمن که در مقام دشمنی متمکن

باشد مقابله نباید کرد و با آنکه از دشمنی کناره کرده باشد و در دوم دوستی مقام ضعف باشد

اهل شر و منافقه را تحقیر نباید کرد و سخنان ایشان را بیهوده دانستن و با ابناء ثقات

تا کردن تفقد همسایگان برفق و تفقد بزرگان بفرمان بردن و تعهد دوستان بمهل

و تعهد مهمان بخوش ساختن با ایشان و بازار ایشان و بزرگان تواضع و کدخدا پناه

تا آنکه میل باید کرد و ازآنکه حد شاه داشتن بسته و حرفه خود تا مال زیاده

و حال او منتظم ماند در دخل و خرج نوعی سازد که خرج از دخل کمتر باشد

مقالهٔ سوم در سیاسات

غذا	مسکن	لباس	اجتماع		علاج
تا بدن ما مختل نشود و مرکب روح باقی ماند	تا دفع سرما و گرما شود	تا اهل و عیال از آفات و شر دشمن محفوظ مانند	تا نوع انسان باقی ماند چه بقاء نوع انسان طریقه تناسل	بی تجدید بقاء جز این نیست	تا رنج و الم از بدن دفع کند

پس انسان محتاج باشد بصنایع علوم که این اشیا جسمیه بدان حاصل شود و در میان از امر غذا و لباس و مسکن انواع صنایع باید تا وجود بحصول پیوندد مانند زراعت و طحن و خبازی و ملاحی و غزل و نسج و بنائی و نجاری و کری و ممکن نیست که یک شخص مجموع صنایع که محتاج الیه است قیام تواند نمود لاجرم احتیاج باشد با آنکه مردم بسیار در یک موضع جمع شوند تا هر یک بکاری مشغول شوند و معاون یکدیگر باشند تا مطالب و مقاصد هر یک باسانی متیسر شود و از یکدیگر انتفاع یابند و از این سبب شهرها و قریه ساخته اند و چون مردم بیکجا جمع شوند طبایع و مذاهب ایشان در عدل و ظلم و انصاف و عدم انصاف مختلف بود ایزد تبارک و تعالی رسولان فرستاد تا فرایض و سنن بمردمان تعلیم کردند و حدود و سیاسات مقرر داشتند تا اعتدال باید امت و همچنین ایزد تعالی پادشاهان ذی شوکت بر خلق مسلط کرده است تا اگر امتها یا بعضی از ایشان از طریق مستقیم انحراف نمایند بامر مطاع ایشان در مسلک جادهٔ صواب منخرط گردانند تا تبلیغ شریعت دمار از نهاد ایشان بر آورند و ازینجاست که حضرت باری تعالی اطاعت سلاطین را باطاعت خویش ملحق کرده آنجا که فرموده

أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم

و اگر نباشد پادشاهان عالیشان و امراء و وزراء رفیع مکان و مقتدای عالمیان نبودی مصالح رعیت گذارندی این نوع صورت نبستی و خلل در امور دین و دنیا پدید آمدی چنانکه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده ما یزع السلطان اکثر مما یزع القرآن و چون دین محتاج است به پادشاه چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده الملک والدین توأمان ابتدا کنیم بذکر ارکان پادشاهی آنگاه بیان کنیم آنچه بر پادشاه واجب است

از امور تا پادشاهی در کار آید باشد و خلل بدان راه نیابد و همچنین ذکر کنیم آنچه پادشاه را لابد است و صفات هر یک از امراء و وزراء و کتاب و عمال و غیر آن و همچنین ذکر کنیم آنچه هر یک را واجب است والله الموفق

ارکان پادشاهی چهار چیز است و آن این است

نژاد پادشاه	همت	عقل	تدبیر صحیح

و نیز باید دانست که پادشاه از پنج چیز لابد است به امور این پنجگانه پادشاهی قوت یابد و اولین است

اول همت بلند	دوم ارکان	سیم شجاعت	چهارم مال	پنجم رای
حصول همت بلند اخلاق نفسانیه و تعدیل قوه عصبیه تا کسی همت بلند نباشد پادشاهی فرو نشاید	حصول این امر آن باشد که سیر ملوک و تدبیر پادشاهان بنمایند و در اخبار ایشان نظر کنند هیچ کار بیش نباید که رای متین ملاحظه نتوانند کرد	حصول این امر در اظهار شجاعت و قوت و استعمال آن باشد امور پادشاهی با این حال مستقیم شود و قهر اعدا با این بر طرف ما نشر کرده	حصول مال با استعمال عدل باشد و دوام عمارت اکثر مقاصد به مال به حصول پیوندد	حصول این امر به تلطف باشد و دوام التفات و اکرام بازوی مملکت بامرای لشکر قوی شود

پادشاه در پنج نوع سیاست لابد است چنانکه در این صفحه ثبت شده مسطور

پادشاه باید که برین ده وازده صنف اعتماد نکند

کسی که از بانک نماند بلدی خود بصوره بمردم	زیرا که چنین کس صاحب نفاق باشد
بی دینی که او را هیچ مذهب و اعتقاد نباشد	زیرا که چنین کس قلیل الوفا و سریع الغدر باشد
کسی که حرص برو غالب باشد	زیرا که چنین کس اندک شنا گوید و باندک طمع کند
کسی که از مرتبه افتاده باشد و بدحال شده باشد	زیرا کس دائم ترسان و برحذر باشد
گناه کاری که عشائر که جماعتی گناه کرده باشند و دیگران را عفو کرده باشند و او را نه	زیرا که چنین کس محروم باشد
شخصی که او را با جماعتی بیک گناه دیگران اخذ کرده باشند و او را نه	زیرا که چنین کس دائم خشمناک باشد
دشمنان و حاسدان اکفا باشند	زیرا که کینه ایشان دائمی باشد
آنکس که متضرر شود بفایده تو و منتفع شود بضرر تو	زیرا که چنین کس مخالف و خائن باشد
کسی که پادشاه او را رانده باشد و هنوز عفو نکرده باشد	زیرا که چنین کس دائم در آن باشد
مضرور ذو فاقه	زیرا که چنین کس دوست ندارد مگر کسی که ختم فاقه او کند
آنکس که از دشمن پادشاه امید وار باشد از پادشاه	زیرا که میل او از جهت بعد و بیشتر باشد
آنکس که از دشمن بیخ دلتنگ باشد و پادشاه مساعدت دشمن او کند	زیرا که دشمنی دشمن بمساعدت اقبال پادشاه باشد

سیاست جنگ ، سیاست جمهور ، سیاست خاصگان ، سیاست ملک ، سیاست نفس

[illegible]

تدبیر پادشاهی از چهار طریق بیرون نیست

طریق عقل	طریق جود	طریق سیاست	طریق حزم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

پوشیده از این شش چیز باید حذر کرد

اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم
وزیر غیر کافی نگاه داشتن	مشورة کردن با غیر امین	سر گفتن با غیر معتمد	استعانة خواستن از غیر مستقل	صنایع کردن مرد عاقل	با جاهل سخن کردن
از وزیر غیر کافی خلل در ملک پدید آید	در هلاک خود سعی کرده است	سر خود ضایع کرده است	کار خود بزبان برده است	دلیل ضعف عقل است	اظهار جهل خود کرده است

اما رعیت منقسم اند باین اقسام

[illegible]	حکیمان	عالمان	صاحب شرف و نسب	[illegible]	بازرگانان	[illegible]
ایشان اند که از ما حوایج اغراض کرده اند و بعون الله و از غیر برعایت الله	ایشان حکیمانند که بانواع علوم حقیقی کما اشارا جانکه هستند ... میکنند	ایشان حمله اخبار و آثار و خلفاء الله و معلمان ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم میباشند	ایشان اهل شرف و جاه هستند و فقه و دولت و آرایش ملک	ایشان [illegible] که ایشان دفع دشمن و ضبط ممالک منتشر شود	ایشان پیشه ورانند که مصالح مردم با ایشان میسر میشود	ایشان اند که زراعت حبوب و غرس اشجار مشغول اند و باین سبب سایر مردم با ایشان محتاج میباشند

و تقسیمی دیگر منقسم اند به سه قسم

اخیار افاضل	اشرار اراذل	متوسطان
ایشان آنها اند که خیر مردم دوست دارند و شر دشمن ... کنند نیکی و ... میکنند با یکی و کاری کنند که ... ملک و رعیت در آن باشد	ایشان اضداد اخیارند بدی دوست دارند و نیکی دشمن دارند و ایشان مانند حیوانات موذی اند مثل سباع و گرگ و خوک	ایشان آنها اند که نیکی و بدی ایشان یکسان است گاه بخیر میل کنند و گاه بشر و بیشتر بکسب مشغول میباشند
حرمت این طایفه واجب است و مرتبه و منزلت ایشان بلند گردانیدن و مهمات ایشان ... عفو و اختیار ایشان کرد	چون صحبت ایشان ... نشوند واجب است ایشان را از نظر مردم دور کنند و در اماکن بعید محبوس دارند تا مردمان از شر ایشان ایمن باشند	در اصلاح ایشان باید کوشید و چون بشر مشغول باشند اول نصیحت باید کرد و چون قبول نکنند عقوبت باید نمود و با ایشان چنان زیند کافی باید کرد که طبیعت ...

اصلاح اقسام سابقه بدین وجه باید کرد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما آنچه بر وی علت واجب است این است که درین جدول می‌آید

اول	دوم	سیوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم
باید که تتبع و جستجوی اسرار پادشاه ننمایند	و نصیحت پادشاه نمایند اگرچه با وی منبسط اقدام نمایند	و در نظر پادشاه تحسین عدل کنند و تقبیح جور	و چون ظلمی واقع شود عرضه دارند	و این امور مخصوص خواص پادشاه است و غیر ایشان را مطلقا در این سخن نیست	و چون بواسطه فعل پادشاه شادی بخاطر ایشان در آید اظهار کنند	و چون پادشاه را غمی تلبس آید در آن غم شریک باشند	و در هیچ امری از امور پادشاه مخالفت ننمایند

اما عدل

اما عدل

دلیل بر شرف عدل آنست که جمیع خلایق مع اختلاف مذاهبهم متفق می‌باشند در استحسان عدل و اقسام آن این است که درین جدول می‌آید

اول آنچه بحق الله تعالی و بندگان تعلق دارد	دوم آنچه بحقوق بعضی ببعضی تعلق دارد	سیوم آنچه بحقوق گذشتگان تعلق دارد
فرایض خدای تعالی بجای آوردن قربانی کردن عمارت مسجد و نوافل گذاردن	امانت باز دادن گواهی بجای آوردن و ودایع کردن اعمال خیر کردن	تلقین مرده و عمارت قبور و قضای دین متوفی و تربیت فرزندان ایشان و صدقه دادن از برای ایشان

این امور نیز از اقسام عدل است

هر چیزی را بمحل خود رعایت نماید	مخالفت شرع نکند	و راست گوی باشد	بوعده وفا کند	رحیم دل باشد	امانت خیانت نکند

شروطی که در انشاء مدن واجب است هشت است

اول	شهر محلی اختیار کند که جو آب وسیع در حوالی آن باشد تا معیشت مردم آسان کند
دوم	طرق و شوارع آن تقدیر کنند که سبب تنگی و دشواری مردم نشود
سیم	مسجد جامع در میان شهر بنا کنند تا همه کس را راه نزدیک باشد
چهارم	بازارها بحسب کفایه ترتیب کنند در محل لایق
پنجم	ساکنان از یکدیگر تمیز دهند چنانکه هر طایفه که مرتبه باشند انشای محلی مخصوص باشد
ششم	باید که منزل والی شهر در محلی باشد که واسع باشد و چون او کرد او خانه سازند
هفتم	گرد شهر حصار سازند از جهت مکر اعدا چه شهر بمنزله ماننده خانه است
هشتم	باید که از اهل علوم و صنایع [illegible]

لابد است پادشاه را از دو چیز مخصوص وان این است

اما حاکم باید که باوصافی که درین جدول مثبت است موصوف باشد

حاکم شهر باید که اول خوی و طبیعت امرا و عمال و معارف ایشان معلوم کند
و خیر و شر و نیک نفس و بد نفس را از یکدیگر امتیاز دهد و کسانی را که طبیعت ایشان
بر خیر مجبول است رعایت کند و دست ایشان قوی دارد و مهمات را با ایشان مشورت
کند و جماعتی که ایشان اهل مکر و حیله و شر و فتنه باشند منکوب دارد
تا از شر ایشان ایمن باشد و چون نقصی در امور ملکی روی نماید بروجه سیاست با آن مشغول شود
و کار امروز به فردا نگذارد و این معنی را فردوسی در شاهنامه در یک بیت
آورده. نظم: به فردا ممان کار امروز را / بر تخت منشان بد آموز را. و چون
از منکری اطلاع یابد بر فور دفع آن کند و نگذارد که بر دوام و مستحکم
شود و شر و خبث را مطلقا بمجلس راه ندهد و بقول ایشان کار
نکند و در حقوق حال خدام و ملازمان سعی نماید و حقوق ایشان را مهمل فرو
نگذارد و در همه حال جانب عدالت رعایت کند و نگذارد که بر ایشان ستم واقع شود

اما وزیر را لابد است ازین صفات که درین جدول مثبت است

باید که عالم باشد بامور دینی که سبب پادشاهی است
و باید که عاقل بود تا اینکه تدبیر امور بعقل تواند
نمود و باید که حلیم باشد زیرا که حلم سبب
از مضرت باشد و باید که شیرین زبان باشد
تا مقبول پادشاه گردد و حمیده الاخلاق
و ادیب النفس باشد و سهل الحجاب
و منصف و نیک اخلاق و سخی باشد
و همت بر خیر و صلاح مصروف دارد و باید که قلیل اللهو
کریم الطبع و بطی الغضب باشد و باید که
اسرار پادشاه نیکو نگاه دارد که هیچ غیر بر آن
مطلع نشود و صحیح الرای و جید الفکر باشد

وزیر را واجب بود که این حالات را رعایت

کند چنانکه درین جدول مثبت میشود

و باید که باداب ندیمی و فرایض احکام عالم باشد
و بصدق عمل و قول آراسته باشد و هر امری
که واقع شود بحضرت پادشاه عرضه دارد
و در کتب التواریخ و سیر ملوک و تجارب ایشان نظر کند
و در وقت مهمات عامه مشغول باشد و در هر باب
و باید که امور کلی را تا اخبار از هر نوع بداند
و باید که شفقت او بر خلق الله باشد که شفقت
او بر اعضا و جوارح خود و در رعیت نظر کند
تا حقیقت احوال و اخلاق ایشان بداند و باید که
شفقت او بر پادشاه بیش از آن باشد که بر نفس خود
و جمیع احوال را بنظر تامل تا مصلحت را از مفسدت بداند

اما کیفیت بیان پادشاه و پادشاهی از دو حال است

حال خشم	حال خشنودی
ابتدا اعتاب کند و بعد از آن بتقصیر منسوب کند و بعد از آن شکایت نماید	ابتدا اظهار واجی و بعد از آن مدح و بعد از آن مکافات

اما حاجب

واسطه است میان پادشاه و آنکه حوائج به پادشاه بیند باید که این صفات موصوف باشد

باید که صاحب ذهن بود و خوش خوی و خوش سخن
و خداوند وقار و خوش هیبت و با هیبت بود
و خداوند عقل و حزم بود و از کید شنید و بیند
با خبر باشد و در شفقت و نیکی میانه بود
و باید که مراتب هر کس نگاه دارد
و چون پادشاه در خلوت بود بکس راه نهد
و چون مجلس باشد هیچکس را منع نکند
و باید که سیرت ملوک و قواعد ایشان داند
و چون عوام خواهند که در رکاب پادشاه
سخن گویند منع نکند و حجاب امرا و وزرا
واجب داند و باید که احکام پادشاه از هر جهت
در هر وقت معلوم کند و اوقات مجلس
پادشاه و اوقات خلوت بشناسد
و خواص پادشاه را ملاحظه کرده
و گرامی دارد و در خلوت
تا از پادشاه دستور نباشد کس را راه ندهد

اما قاضی که مثابه میزان است و آلت عدل

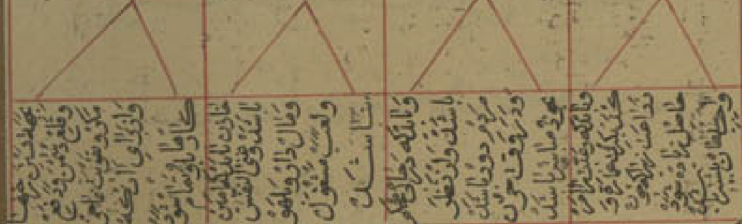
باید که موصوف باین صفات باشد چنانکه درین جدول است

باید که اعلم مردمان باشد در وقت خویش و درست طبع بود و بحوح و متحمل و بنا
و خداوند وقار و سکون باشد و در اصل صاحب حسب و نسب و از مذاهب مردمان واقف
و زیرک و عاقل و آداب قضا شنوده اند و باید که پیش از ثبوت حکم نکند
و بعد از ثبوت توقف جایز ندارد و یکی از خصمین را اذن جلوس ندهد دون الآخر
و قلیل التبسم باشد و از خنده مطلقا مجتنب باشد و هدیه قبول
نکند و شفاعت نشنود و شدید الاحتمال بود
و اموال یتیمان بکسی رجوع کند که امین بود
و حیله شرعی جایز ندارد و در تفتیش احوال گواه
و وکیل مبالغه نماید و بمجرد ظاهر اکتفا نکند
و از بعض سقطات و زلات خصوم در گذرد
و ایشان را عفو کند و مرافعات در حضر
توقف نکند الا عند الضرورة

آقا قاضی

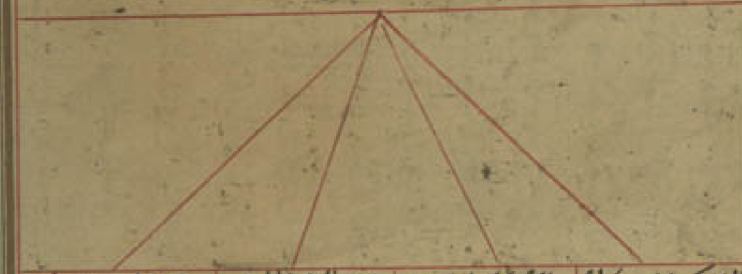
اما امل قوة پادشاهست و در کلیات اعتماد بر اوست

وجه حاجات او	اختیار خازن	اختیار مکان	جمع کردن



اما عامل جامع اموال است و عامر خزاین

باید که بدین صفات موصوف باشد



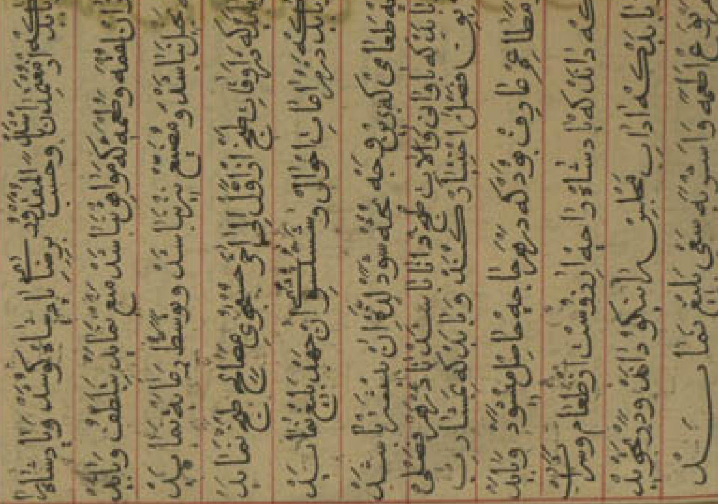
و شفقت او و شامل خلق و توفیر مال پادشاه باشد	و در عمارت مواضع که متولی آنست سعی تمام بجای آورد	و در جمیع امور ناصح باشد و عمل بعدل کند	باید که مردی زیرک و عاقل باشد و باید که متولی آن است عارف بود

اما لشکر یا رکن صلاح ایشان در جمع اعداد حساب عمر مبسر

بودن حال نافذ



اما صاحب اصطبل و شتر و اسب



اما طبیب باید که بدین صفت موصوف باشد

باید که در فن طب حاذق باشد و در علاج تأمل بسیار نماید
و صاحب دولت باشد و کتب حکما بسیار نظر کند و تجربه
بسیار حاصل کرده باشد و با خرجه عارف باشد
و باید که عفیف و خوش سیرت باشد و باید که جامه
پاک پوشد و بوی خوش بکار برد و داروهای
نیکو شناسد و غذای بیمار داند
و فصول سال و اوقات و طبایع ان دانا باشد
و آب و هوای هر شهر و آنچه در و مناسب
داند بکار برد و از احکام نجوم واقف
باشد و همچنین علم اختیارات داند

اما جلیس و ندیم باید بدین صفات موصوف باشد

و همچنانکه پادشاه را وزیر در بایست است همچنین جلیس
و ندیم ضرورت و جلیس باید که از مردمان بزرگ باشد
و عاقل و عفیف و منادت باشد و باید که
نیکو صورت و سیرت باشد و از معایب خالی باشد
و جامهای نیکو پوشد و باید که معتدل
الشکل و الاعضا باشد نه فربه و نه لاغر
و باید که خاص پادشاه داند و بجمل خواص پادشاه
نماید و نجوم و صرف و لغت و بلاغت عالم باشد
و از حکایات و مفاکهات و امثال ان در هر محلی خالی
نباشد و باید که اسرار پادشاه نهان دارد و باید که
اشعار خوب و ملیح و نوادر بسیار داشته باشد

خاتمه در دو وصایای حکمای یونان و عرب و هند و فرس

و نظر در مواضع مواعظ انوشیروان عادل

وصیّته لبعض الحکماء و تحتها معانٍ

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معناه	معناه	معناه	معناه	معناه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

یا شاه فرزند ... که شنیده کمانی باشد و بسیار روزی [illegible]

تا دانی فعل کن که طاقت دارند	تن خود را بغضب ... کن	بزرگ را اعتماد مکن	دیال معروف مشو اگرچه بسیار باشد

هشت خصلت قبیح است از هشت طایفه

و این که در جدول نموده میشود

صنوف	سرعة	بزرگی	بیداد	جهل	بخل	کودکی	دروغ
از پادشاه	از سلطان طیش	از سفله	از زنان	از اشراف	از اغنیا	از عقلا	از حکماء

ازین آفات اجتناب باید کرد و از اسباب او احتراز باید نمود

اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم
[illegible]	[illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت ملک
[illegible]	[illegible]	مخالفت [illegible]	[illegible]	ضعف [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	دوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت [illegible]	آفت ملک
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلکمان

وصیت ارسطو اسکندر را و وصیت بهمن پسر خود را

الهی حکمت [illegible]	چون دوست دا[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وصایای افلاطون الهی که مثل او در حکمت نیست

هرکه علم از برای فضیلت نفس آموزد از کساد بازار علم غمگین
نشود آنچه از دست رفت غم آن مخور و آنچه مانده است
نگاه دار حکمت مانند درخت در زمین است و درو صدق حاصل نکند
و بد [illegible] نیارد مگر حکیم حاذق باید بحث مردم است که مال
جمع کند و از آن تمتع بر ندارد مرد [illegible] باید که با مردم [illegible]
منازعت نماید چون کسی خواهند که دشمن او ملول شود
باید در اصلاح نفس خود کوشد آدمی بعقل چون صورتیست
بیروح خصوصا دانا با نادان چنان باشد که منازعت هشیار
بمستی اندک مال بنعم بهتر است از بسیار بالتعب و رنج
باید از صحبت مدا[illegible] که باینکه شمار ازا[illegible]
رسانند مثل نهند هرگاه که دولت برگردد
عقل خادم شهوت شود و چون دولت روآورد شهوت
خادم عقل عفو از رفیع مصلح است و از خسیس مفسد
باید که هر وقت در آینه نظر کند اگر خوب ببیند
زشت داند که فعلی قبیح با آن ضم کند و اگر زشت ببیند
روا ندارد که فعلی زشت از وی صادر شود باید از
صحبت مدارا که صحبت موثر است بتوانگری
متکبر و معجب مشو و از مصائب شکستگی بود [illegible]

مرگ مردمان نیک راحت است و مرگ مردم بد راحت مردم باید که در وقت سیری
غذای تلخ داروها را بود یعنی اهنگ طعام خورد که تخمه نشود و سبب
مرض نگردد علم زینت نفس است و زینت خوب نیکو کرد مادام که کار خود را
باز نشود معنی اینست که هر عالم که از حلیه اخلاق و زینت
افعال باطل بود متصف باشد و اگر نبود آن با وجود اکتساب
علوم بر رذائل اخلاق و مساوی افعال متصف باشد و هر که نفیس
در مرتبه افاده علم بی عمل فایده ندارد مردم همیشه بملوک تقرب جویند
نباید گفتن مرد را که افساد کار ایشان بسته کس رحمت باید کرد
بر دانایی که محکوم حکم نادانی باشد و بر ضعیفی که بدست
قوی گرفتار باشد و بر کریمی که محتاج لئیمی باشد
چون دشمن با تو مشورت کند او را نصیحت خالص کن زیرا
که چون دشمن با تو در مقام مشورت در آید از دشمنی بیرون
آمده باشد و بدوستی مایل شده بی حیله با او غدر باشد
و حیله از کریمان نشاید عقل و حق را در جمیع امور پیشوا
ساز تا همیشه خوش گذرانی از افلاطون
پرسیدند که کیست حاجت تو میکند
گفت آنکس که شما حاجت او میکنید یعنی شهوت
و غضب همیشه بر ملازمت عدل و استقامت و التزام خیر مواظبت باید نمود

سقراط

سقراط الحکیم

از راه دور مگذر یعنی از حق تجاوز مکن چون عاقبت مرگ خواهد بود
مغرور مباش یعنی بمال زیاده از قدر حاجت جمع مکن با دوستان سست مباش
یعنی از ایشان دوری مکن و با ایشان بیجهت مباش و در خانه
دشمنان خواب مکن یعنی با دشمنان پیوند مکن و از ایشان پرهیز
که هر سیاه بکار سفید نیاید یعنی هر که در دنیا نیکی کند در آخرت نیکی بیند
سقراط روزی زنی دید که از درختی آویخته بود گفت کاشکی درختان بار
او آوردندی همین او را گفتند بغایت در وقتی گفت اگر بدانی در دوستی حیث
غم خود خوردی نه غم مردم اشاره بآن کرد که در دوستی جهل است مضر
انسان از برای رفع نفس افاده مراد است سبب عجب صنو حوصله
و صغر همت که ... و دانش داشته با وزیر ملول باشد چنان تو که
... باشد و از ... ملول باشد آراسته سازند نفس خود را بعلم و عمل
تا زنده جاوید شوند وقتی که سقراط را مرگ رسید از وی پرسیدند که ترا
کجا دفن کنند گفت وقتیکه مرگ رسید از مکان پیدا شوم یعنی حشر
نفس با جسد ملحق ... و فالله ارا صاحب شریعت بیان فرموده است
بهترین پادشاهی آنست که شخص مالک نفس خود است از سقراط پرسیدند
که اولاد تو کدام بهتر گفت زن در زمین یونان کشتی
بود که دایم مردمان انداختی زن آن کشتی گم کرد و بطلبی
مشغول شد سقراط گفت اکنون مردمان را باید بهتر ...

حکیمی را پرسیدند که کدام نعمت نفع او بیشتر است گفت هلاک اشرار حکیمی را
پرسیدند که کدام سخن است که گفتن آن زشت است گفت مدح نفس خود
بقدری که [?] باشد شهوة و لذة دنیا بهم آمیخته است لذة فانی شود و قباحت
باقی ماند حکیمی را پرسیدند که آدمی را چه نیکوتر گفت مجالست
هفت نتیجه حسن عداوت است اما علم صلاح اهل ورع است
فراطیس حکیم با تاجری مال دار همراه بود ناگاه بدست
دزدان گرفتار شدند تاجر گفت وای اگر مرا بشناسند
فراطیس گفت وای اگر مرا نشناسند حکیمی را پرسیدند
که کدام کار احباب بهتر است یا خوف گفت حیا بر عقل دلالت کند و خوف
بیند ولی هرکه طلب چیزی کند که آن را نهایه شود جاهل است و آن چیز
که نهایة ندارد هر کار را مقدمه هست و مقدمه حصول دانش جان است
اسکندر را از حکمت [?] دادن خبر دادند گفت شخصی که بدو دمان جماعتی غالب شد
نشاید که زنان را شجاعت بدو غالب شوند اسکندر را
گفتند این پادشاهی بچه یافتی گفت باستمالت
اعدا و تعهد اصدقا غره مشو بسخن خوش وقتی
که غرض آن مضر باشد و ملول مشو بسخن ناخوش
وقتی که غرض آن نافع باشد دوست را در وقت شدة
توان دانستن که در وقت خوشی همه کس دوست باشند

بعض الحکم

وصایای

وصایای انوشروان عادل

چنین روایت کنند که انوشروان عادل را دوازده تاج بود از زر
سرخ جواهر گرانمایه در وی نشانده و نصایح بر آن نوشته هر روز که یکی از آن
تاجها بر سر نهادی و خلایق را جمع کردی و شخصی را فرمودی که بر خواستی و آنچه
بر آن تاج نوشته بودی بر خواندی و بحفظ و عمل به آن تحریص نمودی
و منافع آن بیان فرمودی و آن این است که در این جدول ثبت میشود

تاج اول

کار کاردانان و کارشناسان را فرو مهلید
از زبان را که گنج دهید
خویشتن را به بلا غرض مکنید
پند حکما و سخن دانایان گوش کنید
نا گفتنی مگویید
در کارها شتاب زدگی مکنید
کارها از وقت مگذرانید
هر کار که در پیش دارید عاقبت آن بنگرید و از مضرت آن بیندیشید
بمردم آزردن
فخر مکنید

تاج دوم

در کارها مشورت کنید
آزموده را میازمایید
نا آزموده را کار مفرمایید
آزموده مردم را بنا آزموده مدهید
مال فدای خود کنید
خویشتن را بجوانی نیکنام کنید
خود را براستی معروف کنید
توانگری در قناعت دانید
بردباری و بی آزاری پیشه کنید
مرد آزاد آنست که صبور باشد

تاج سیوم

بر شکستهٔ و سوده و فرو بخته نه غم نخورند
بر درستی و مال پنهان ایمن مباشند
بنده جاهلان کار کنند
در خانهٔ مردم حکم مکنند
با کودکان و نادانان مشورت مکنند
بفرمان زنان هیچ کار مکنند
بر زن بیگانه بخانه راه مدهند
از مکر و خشم زنان ایمن مباشند
خویشتن را اسیر زن مکنند
سخن خود کوشند نه از رکاکت

تاج چهارم

با خداوندان دولت کینه مدارند
نان از خوان کسان نخورند یعنی با بی‌دولت طعام مکنند
بزرگی دختران غم نخورند
از دزدان عطا قبول مکنند
با مردم فرومایه و بد پیشه منشینند
بی‌ادب و هر خلق منت سلطان مکشند
با مردم خسیس و دون هیچ مهر مبندند
در زمین کسان تخم مکارند
در شورستان درخت منشانند
با مردم ناآزموده میامیزند

تاج پنجم

از همسایهٔ بد بگریزند
جنگ مردمان با خویش مکنند
از نوکیسه وام مستانند
از بی‌اصلان دختر مخواهند
در مجلسی که سخن را گنده گویند منشینند
از مردم غماز دوری باشند و با خشم وفا امید مدارند
با مردم طامع دوستی مکنند
هر که از ملامت نترسد از او دور باشند
با مردم نادان صحبت مکنند
بیگناهان از خویش ایمن دارند

تاج ششم

بدکاران را مجرب مقرب نسازند
نبسته را نمایند استوار مکنند
در حرم کسان طمع مکنند
از سلطان بی‌حکمت ترسند اگرچه خود باشند
سلطان را خوار مدارند
اندک بودش سلطان نزدیک دانند
با پادشاه بزرگ همی دوستی کنند
از مردم کینه‌دار بر حذر باشند
دشمن را نزدیک دانند اگرچه دور باشند
سخن خود و سخن هر کس نگاه دارند

تاج هفتم

خداوندان علم و ادب و فرهنگ را خوار مدارند
از خشم پادشاه و زبان شاعران بر حذر باشند
بر هیچ کس افسوس و تحکم مکنند
عیب مردمان مجویند
کار دوستان به نادانان نباید
کار امروز بفردا مفکنند
ناکرده را کرده مدانند
دارو بی‌درستی خورند
به پیری از زن جوان مهر مجویند
غیبت مردمان مکنند

تاج هشتم

با مردم همه کاری بنیکوئی کنند
تن خویش را شوخی مکنند [illegible]
[illegible]
زبان بهنگام به که سود ناهنگام
جائی که مدد با بد کردن شدی مکنند
با همه کس آشتی باشند
بهیچ در کارها پیشه مکنند
جنگ مکنند بعد از صلح بکند
زبان از ناگفتنی باز دارند
خرج بمقدار درآمد کنند

تاج نهم

نخست درنکوبد نکاه کهنه کند درخت بد
بای باید نکلیم دراز کنند
از کارهای زشت دور باشید
لند جای بدنام مشوید
هر جه بجوید نیکوان ملسنید
بیکدکر مفاخرت مکنند
دست وزبان وچشم نکاه دارید
با ابله مادر راد دیع مبرید
ابله ودیوانه ومست را بند هند
از زن سلیطه بپرهیزید

تاج دهم

بر کمتر از خود رحمت کنید
ضعیفان را اسیحنا سید
بجوانی ازپیری بپند پیشید
طمع از خرکسان ببرید
بنام مردمان جوسی مکنید
با خوانده مهمان مشوید
برانرا حرمت دارید
کار پیری بجوانی راست کنید
حق پدر ومادر بزرک دانید
از جهان با این جهان مغرور مشوید

قال كسرى الحكماء الفرس وقد اجمعوا عليه ليتكلم كل واحد بكلمات

فقال احدهم خير الملوك
ارحبهم ذرعا عند الضيق
واعدلهم حكما عند الغضب
وارحمهم عند اذا التسلط
وابعدهم من الظلم
عند القدرة
واطلبهم لرضاء الرعية
وابسطهم وجها عند المسئلة
فقال كسرى حسبي
هذا الا ابد عليه مزيدا

فقال

قال لقمان الحكيم

لا تسئل الحوائج غير اهلها
ولا تسئل ما لست له مستحقا
فتكون للحرمان مستوجبا
اعرض جوال والنساء
واصنع ما شئت
قال بعضهم ينبغي
للملك ان يتفقد امر
خاصته في كل يوم وامر
عامته في كل شهر وامر
سلطانه في كل عام

قال الواثق لابن ابي داود

قد كان عند الشاعر الرباب
فذكره بكلفيح فقال
الحمد لله الذي احوجه
الى الكذب على وزهني
عن قول الحق فيه جمل السيد
ابن انس على المامون الخليفة
ولم يكن رآه فقال له المامون
انت السيد فقال
امير المومنين السيد
وانا ابن انس

وفد حاجب بن زرارة
على انوشيروان فاستاذن
عليه فقال
كسرى لحاجبه
سله من العرب
فقال رجل منهم
فلما مثل
بين يديه
فقال
له من انت

قَالَ سَيِّدُ
العَرَبْ
فَقَالَ
البَيتُ
زَعَمْتَ
أنَّكَ
رَجُلٌ
مِنَ العَرَبْ
قَالَ
مَدَ

أكْرَمَنِي
المَلِكُ
وَأجْلَسَنِي
صِرْتُ
سَيِّدُ
العَرَبْ
فَحَسَنًا
فَلَهُ
حَبْو
هَرًا

